

📖 شمع جویی و آفتاب بلند روز بسی روشن و تو در شب تار

شمع نماد عقل و آفتاب نماد خداوند است.

شاعر می گوید آفتابی به آن بزرگی در آسمان است تو با شمع به دنبال یافتن آن هستی. یعنی صفات خداوند در همه جای هستی در تجلی است آن وقت تو با عقل محدود خود در پی درک و اثبات او هستی.

می گویند شمس تبریزی از جایی می گذشت. کسی مشغول بحث و سخن رانی بود. شمس پرسید: چه می کنی؟ گفت: خدا را ثابت می کنم. گفت خدا ثابت شده است و احتیاج به اثبات ندارد، خودت را ثابت کن.

زهی نادان که او خورشید تابان به نور شمع جوید در بیابان

زهی: آفرین (در این جا برای تمسخر آمده است.)

بیدلی در همه احوال خدا با او بود او نمی‌دیدش و از دور خدایا می‌کرد
آفتاب آمد دلیل آفتاب گر دلیلت باید از وی رو متاب

این بی‌واسطه شناختن خدا در فرمایش مولا علی (ع) آمده است:

«خدای را به خدا بشناسید و رسول را به رسالتش و اولوالامر را به آنچه از معروف، دادگری و نیکی انجام می‌دهد.»

📖 شود آسان ز عشق کاری چند که بود نزد عقل بس دشوار

*** و باز هم بحث تقابل عقل و عشق!**

عاقلان از بلا پرهیزید	مذهب عاشقان دگر باشد
ز آنکه که عشق دست تطاول دراز کرد	معلوم شد که عقل ندارد کفایتی
حدیث عقل در ایام پادشاهی عشق	چنان شده است که فرمان عامل معزول

عامل: حاکم معزول: عزل شده

📖 تا به جایی رسی که می‌نرسد

پای اوهام و پایه‌ی افکار

[اگر در مسیر عشق گام برداری] به جایی می‌رسی که از خیال و فکر هم برتر است.

بار دیگر از ملک قربان شوم

آن‌چه اندر وهم ناید آن شوم

از مرحله‌ی فرشته بودن هم می‌گذرم (از ملائک برتر می‌شوم) به مرحله‌ای می‌رسم که از حد گمان و خیال فراتر است.